

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نمل (جله دوازدهم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۵/۰۶/۹۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طَسَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْقُرْءَانِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسُونَ (۵)

انشاء الله که خداوند ما را جزء ذاکرین و متوسلین و... و مطیعین قرار دهد و از طریق «ذکر» به خدا رسیدن برای ما راحت و سرور انگیز باشد.

انشاء الله همه این دعاها به همراه استجابت دعاهاى پیش‌بینی شده و نشده مثل زیارت عتبات، زیارت خانه خدا و همچنین زیارت امام رضا (علیه السلام) به برکت صلوات بر محمد و آل محمد، محقق شود.

وقتی سوره مبارکه نمل را نگاه می‌کنیم مانند همه سوره‌های قرآن در حیرت قرار می‌گیریم. حقایق متصل شده‌ای که از درون انسان خبر می‌دهد. وقتی درون انسان، درون خوبی باشد، از این خوبی خبر می‌دهد و وقتی هم که آلوده باشد، از آلودگی آن خبر می‌دهد!

خیلی سریع انسان را به مواقف لغزش خود واقف می‌کند. مثل اضطراب، افسردگی و مواردی از این دست. چرا که علت تنش‌هایی که انسان به خود وارد می‌کند، اول این است که اگر ایمان به آخرت نداشته باشد، بالطبع به تزیین عمل دچار و سرگردان می‌شود

آیات سوره را که خواندیم به آیه ۳۷ رسیدیم.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷)

قَالَ يَا يَهْيَا الْمَلَأُوا أَيْكُمُ يَا تَيْنِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

این آیات نشان می‌دهد که جنبه‌های حاکمیتی اسلام باید طوری باشد که هیچ غیرخدایی یا هیچ کسی که عبودیت غیر خداوند می‌کند، نتواند مردم را به استضعاف بکشاند و این به عنوان یک وظیفه حاکمیتی برای مسلمان تلقی می‌شود.

قَالَ يَا يَهْيَا الْمَلَأُوا أَيْكُمُ يَا تَيْنِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

قَالَ عِفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹)

یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که برای جریان حاکمیت دین باید بیافتد، قدرتی است که در نظام دینی بر علیه مستکبرین باید داشته باشد. انواع و اقسام سلاح‌ها و افرادی که بتوانند بر علیه استکبار قیام کنند، در این سیستم دیده می‌شوند.

یکی از نکات مهم این است که در نظام دینی باید قبل از اینکه با مشکلات یا دشمنان مواجه بشوند، تدبیر کرده باشند. کسی باید باشد که «علم من الكتاب» داشته باشد تا وقتی قرار می‌شود تخت حضرت بلقیس بیاید، به طرفه العینی تخت او را آورده شود. یعنی حتما باید نظام تعلیمی پیش از آن باشد.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰)

کسانی که اعتقاد دارند دین از سیاست جداست یا دین نمی‌تواند نظام حاکمیتی داشته باشد، نمی‌دانم چگونه می‌خواهند از این آیات برداشت کنند که صحیح هم باشد! چون صراحتاً نبی الهی هم حاکمیت و هم گسترش حاکمیت دارد و هم به آن تصریح می‌کند. کسی نباید در عالم باشد که غیر مسلم باشد و نیز اصرار دارد که در

عالم، دین اسلام فراگیر شود. چگونه می‌شود این‌ها را با هم جمع کرد، نمی‌دانیم! همین مقدار می‌دانیم که برای رسیدن به چنین جایگاهی احتیاج به عِدّه و عُده و هزینّه و پول و امکانات و سرباز و از همه مهم‌تر «علم» وجود دارد و هیچ وقت همه‌ی اینها با هم در یک زمان فراهم نمی‌شوند. ممکن است علم در یک زمان اتفاق بیافتد و سرمایه در یک زمان دیگر و این‌ها بعد از مدتی به یکدیگر ملحق شوند، کما اینکه حضرت سلیمان (علیه السلام) عقبه تمام انبیاء قبل خود بوده‌اند. یعنی حضرت موسی (علیه السلام) یا حضرت داوود (علیه السلام)، همه دست به دست هم دادند تا انبیاء گذشته توانستند باعث شوند که چنین کادرسازی یا چنین نظامی برپا شود. یعنی در درون و ذهن و نیت تمام انبیاء (علیهم السلام)، رسیدن به چنین وضعیتی که بتوانند قدرتی داشته باشند که هیچ مستکبری در عالم استکبار نکند، وجود دارد. دلیل آن هم خیلی واضح است. خلاء فقدان اسلام را، طاغوت پر می‌کند، غیر اسلام پر می‌کند. از اسم آن هم معلوم است. وقتی اسلام نباشد، قطعاً غیر اسلام است. وقتی غیر اسلام است یعنی غیر سلام و غیر سلم است.

سوال: در مملکت وجود آدمی هم این اتفاق می‌افتد؟

- نظام توجه انسان اگر معیوب باشد، همه نظامات آن بهم می‌خورد اما ممکن است میزان بروزات و تخریب آن متفاوت باشد.

مانند قوم حضرت بلقیس. کافر بودند اما میزان تخریب شدن آنها آن قدر نبوده و مستکبر نبودند. انسان هم می‌تواند برای خود چنین وضعیتی داشته باشد. اما در مجموع اسلام و یا خداوند، مطلق طلب است. یعنی همه باید بیایند نه با اکراه بلکه با طوع. چون اعتقاد آن این است که خالق انسان را مفطور به یک فطرت اسلامی کرده است. ما می‌گوییم حاکم نباید مسلمان باشد. یعنی تحت غیر نظام فطری باشد و این قابل توجه نیست. منتها نکته آن این است که وقتی این موضوعات را مطرح می‌کنید، افراد می‌پرسند منظورتان از اسلام چیست؟! اگر منظورتان از اسلام این چیزی است که شما دارید، ما این را قبول نداریم. حالا منظور ما از اسلام، دین انبیاء (علیهم السلام) است. منظور ما یک نظام فقهاتی، دینی قوی است و کاری به رفتارهای ناهنجاری که توسط افراد انجام می‌شود، نداریم. ما نمی‌گوییم مسلمانان باید حاکم باشند. ما می‌گوییم اسلام باید حاکم باشد و این نقطه‌ای است که بسیاری با آن مشکل دارند. حالا «تا وقتی که به آن مرز قطعی خالص و اسلامی نرسیدیم چه اتفاقی باید بیافتد؟» مشکلات دقیقاً در همین سوال است؛ آنها می‌گویند باید مسلمان‌ها کاری نداشته باشند. مسلمان‌ها کاری نداشته باشند یعنی باید طاغوت

کار داشته باشد؟ می‌گویند بله توانایی آنها در حکومت‌داری بیشتر است. توانایی آنها در حکومت‌داری بیشتر است که دلیل نمی‌شود. به هر حال این موارد بحث‌هایی است که وجود دارد.

قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَا كَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲)

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳)

این آیات، خیلی آیات عجیب است از این جهت که نشان می‌دهد که یعنی خداوند موردی در عالم ذکر کرده است که این از اولیاء کفر بوده و به واسطه انبیاء (علیهم السلام) هدایت شده است و به صراحت هم می‌گوید: «وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ» یعنی این در کفر غوطه خورده است. وقتی که یک ولی کفر می‌تواند احیا شود، حتماً بقیه نیز می‌توانند احیا شوند.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

به نوعی ذکری که در اینجا مطرح می‌شود، ذکری است که مربوط به همه ماست و ما باید نسبت به ولی مان، (هر کسی را که به عنوان ولی می‌شناسیم) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این تواضع را داشته باشیم.

باید اسلام ما همراه با اسلام ولی و امام ما به خداوند عرضه شده باشد. این بهترین نوع اسلامی است که خداوند می‌تواند به کسی هدایت بکند که اسلام آن همراه با اسلام ولی او باشد. در اینجا ذکر یونسیه خیلی مهم می‌شود، چون در همین فضا است.

سوال: چرا عنصری به این حد مادی را به عنوان یک حجت مطرح کرده که باعث مسلمان شدن باشد. گمان می‌کرد آب است اما آب نیست! احساس می‌شود که تکنولوژی او را تحت تاثیر قرار داده است.

- اتفاقاً آب است، یعنی وقتی بلقیس وقتی وارد قصر می‌شود و آن حیاط صاف و ساده و آن حالت شیشه‌ای را می‌بیند، ساق‌های خود را بالا می‌زند. یعنی جامه خود را بالا می‌زند که ساق او پیدا می‌شود. این نمی‌تواند دلیل مسلمان بودن باشد. «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» این درست است که این را می‌بیند اما در واقع ایمان را و اسلام را در سلیمان (علیه السلام) می‌بیند. در واقع ذکر خداوند را در سلیمان (علیه السلام) می‌بیند. به فطرت دعوت

می‌شود. به معبود اصلی خود دعوت می‌شود و الا اگر دلالت پیدا می‌کرد به همان صرح و کاشی و فضای مادی، هیچ وقت نمی‌توانست معبودهای خود را کنار بگذارد. اصلا در طبع او نبود. حالا اینکه چرا گفته است «قالت رب» و چرا «فقلت رب انی ظلمت» نگفته است؟! آیات قبل را با «فا» یا «ثم» یا با چیزی مرتبط نکرده است. مثل این است که جریانی اتفاق می‌افتد که قدرت حضرت سلیمان (علیه السلام) و نفوذ حضرت سلیمان (علیه السلام) را مطرح می‌کند. در واقع تکریم حضرت بلقیس را مطرح می‌کند. نوع گفتمان‌سازی حضرت سلیمان (علیه السلام) را مطرح می‌کند. در عین حال که او اهل جنگ و اهل ستیز بود، به همان میزان قدرت بیان و گفتمان‌سازی داشت.

حتما باید آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ برای حضرت بلقیس وجود نداشته باشد والا آیاتی را که به او نشان دادند را، نمونه‌های سحر می‌دید.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این حرف یعنی اینکه اگر انسان در درون خود به این نتیجه نرسد که ظلم و علو را کنار بگذارد، حتی اگر بزرگ‌ترین آیات الهی را نیز به او نشان دهید که بالاتر از عصای موسی (علیه السلام) نیست! (آن کاری که حضرت سلیمان (علیه السلام) کرد در مقابل عصای حضرت موسی (علیه السلام) چیزی نبود)، در او تاثیری نخواهد کرد. آوردن تخت بلقیس و صرح ممرّد و ... نسبت به تسع آیات بینات حضرت موسی (علیه السلام) چیزی نبوده است اما اگر در درون خود علو و فساد را کنار نگذارد، هر مبصره‌ای را که می‌بیند، مخالفت می‌کند و نمی‌تواند بپذیرد. مثل این است که شما نظام تربیتی درست کنید و همه تجهیزات تربیتی را در یک مدرسه یا جایی بیاورید، تا آن انسان و تا آن دانش‌آموز از ظلم و علو دست برندارد، بالاترین نظام‌های آموزشی نمی‌توانند او را اصلاح کنند. این خیلی دستاورد مهمی است.

نکته: آنچه که به مردم عادی ارائه شد با آن چیزی که به حضرت بلقیس ارائه شد، هر دو معجزات مادی بود. اما اتفاقا کسی که جایگاه حکمران را داشت، علو نداشت اما مردم عادی دچار علو بودند. امکانات یا جایگاه، آدم‌ها را

بد می‌کند. برای اینکه انسان بتواند اصلا حرفی را بشنود، علو و ظلم مانع بزرگی اند یعنی در انسان ایجاد کننده جهل مرکب هستند. نه تنها جهل بسیط می‌دهد بلکه جهل مرکب ایجاد می‌کند. یعنی به تدریج، چون «و استیقتها انفسهم» می‌شود. و مدل جهل مرکب تولید می‌کند. جحد نسبت به آیات، لجبازی تولید می‌کند. «و استیقتها انفسهم» جهل مرکب ایجاد می‌کند و این خیلی خطرناک می‌شود. یعنی انسان آن واکنشی را که باید نسبت به حقایق داشته باشد، دیگر ندارد.

آقای عباسی: نکته‌ای که باید به آن دقت شود این است که خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به لسان قومش. من احساس می‌کنم آیات نیز به همین ترتیب است. آیاتی که به هر کسی ارائه شود، متناسب با امکانات و فهم او است. نشانه‌ای که خداوند به پزشک نشان می‌دهد غیر از نشانه‌ای است که خداوند به یک مهندس نشان می‌دهد. این خانم در جایگاه حاکم است و چیزهایی که حضرت سلیمان(علیه السلام) به او نشان می‌دهد قدرت‌هایی است که معمولا حکام دارند اما آنچه که حضرت سلیمان(علیه السلام) دارد و ارائه می‌کند، چیزی بالاتر از آن است که حاکم می‌تواند داشته باشد مثلا در آن موقع ارتش بود اما جنود جن و انس به این ترتیبی که سلیمان(علیه السلام) نشان دادند، نبود. صرح ممرّد آخرین آن بود. اولی جنود او و دومی مال او است. در قصه‌ها می‌گویند هدایایی که فرستادند خیلی ارزش داشت اما فرستاده‌ها که آمدند و دیدند که همه خاک زمین طلا شد، دیدند چیزی که آوردند قیمتی ندارد و خجالت زده شدند. سلیمان(علیه السلام) گفت این که به من نشان می‌دهید در مقابل آنچه خداوند به من داده است خیلی ناچیز است. بعد این تخت ملکه است. تا آن زمان چنین امکانی در حکومت وجود نداشته است. بنظر من خداوند در این زمان‌ها، هم قدرت ظاهری و هم قدرت باطنی را به کسی که صاحب قدرت است نشان می‌دهد تا جایی برای اما و اگر در دل او باقی نماند. فرعون همین آیات را دید و کتمان کرد چون علو داشت. این خانم دید و کتمان نکرد چون علو نداشت.

حالا اگر بخواهند من نوعی را مسلمان کنند، چه چیز را باید نشان بدهند؟

تا حالا فکر کرده‌اید که اگر امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بخواهد ما را مسلمان کند، چه کاری انجام می‌دهند؟

اگر امام زمان(عجل الله) بخواهد ما را مسلمان کند باید چه کاری انجام دهند و چه استدلال و چه سیستمی باید بیاورند. مشکل این است که هر کسی پیچیده در آن توانمندی‌هایی است که دارد و همان توانمندی‌ها برای او وزر و

وبال می‌شود. این همان بحث «ما کانت تعبد من دون الله» است. در واقع آنچه که انسان را از مسیر خداوند باز می‌دارد، جنس همان توانمندی‌های خود انسان است که او را گیر می‌اندازد. اگر آن توانمندی‌ها همراه با ظلم و علو باشد، حتما مسیرهای هدایتی را برای خود سدّ می‌کند.

آقای عباسی: افراد از توانایی فرد با او مواجه نمی‌شوند. مثلا فردی مهندس است و باید کسی بتواند با زبان مهندسی با او حرف بزند تا آنچه که باید را بتواند به او بقبولاند و یا اگر کسی پزشک است، به همین صورت. باید مسیر تبلیغ ما به این سمت برود که به جای اینکه نقاط ضعف افراد را مورد حمله قرار بدهیم، نقاط قوت آنها را مورد حمله قرار دهیم و اینگونه دو اتفاق خوب می‌افتد.

استاد اخوت: آقای عباسی ما هرکاری می‌کنیم که بیاییم به جای بلقیس، شما می‌روید جای حضرت سلیمان(علیه السلام)!

آقای عباسی دو سمت را قرآن نشان می‌دهد: آن سمت که هدایت می‌شود و آن سمتی که هدایت می‌دهد.

گرفتاری ما زیاد است اول اینکه خودمان فراوان محتاج هدایت هستیم. مثل آدم‌هایی که جایی در حال غرق شدن هستیم. هم باید خودمان را نجات بدهیم و هم نمی‌توانیم نسبت به بقاء بی تفاوت باشیم.

اصطلاح: شاگرد خوب می‌تواند معلم خوبی باشد. اگر شاگرد، شاگرد خوبی نباشد، معلم خوبی نمی‌تواند باشد. از این طرف کار باید درست باشد. آدم باید مسلمان خوبی باشد. یعنی کاری کند که قابلیت هدایت برای او اتفاق بیفتد. هیچ کس نباید خود را در مرحله اول، در مقام هدایت کننده قرار بدهد. باید اول در مقام هدایت شونده قرار بدهد. من دارم از حرف شما، استفاده خودم را می‌کنم. آیات دو جنبه را مطرح می‌کند:

به حکومت دینی اجازه ورود به خیلی از مسائل را می‌دهد: داشتن یک سری از قدرت نمایی‌ها، جنود داشتن، صرح ممرّد داشتن. توانمندی‌ها را به رخ می‌کشد. حالا ما باید باورمان باشد و بدانیم که در عالم، حکومت دینی اتفاق افتاده است و ما در عالم امام داریم. ما در عالم رسول داریم. حالا ما جزء هدایت شونده‌ها هستیم یا جزء کسانی که همراه آن هدایت کننده‌اند؟ دو حالت دارد. باید به این سمت برویم. انسان‌ها دو دسته می‌شوند. یا خود رسول‌اند یا همراه با رسول‌اند. اگر همراه با رسول‌اند باید خصوصیت آنها این باشد که ظلم آنها را به وسیله تبدیل سوء به حسن، از خود بردارند. در این صورت همراه می‌شوند.

مدل همراهی را در اینجا مطرح کرده است. آیات بعدی، به سراغ آیاتی که خیلی مهم است، می‌رود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵)

قوم ثمود خیلی از نظر تکنولوژی قوم برتری بوده است. برادر آنها صالح (علیه السلام) یعنی از قوم خود آنها بوده است و آنها را به عبودیت خداوند دعوت می‌کند. آنها «فریقان یختصمون» شروع به کشمکش و جنگ و نزاع می‌کنند.

«لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ...» (۴۶)

اینجا حضرت صالح (علیه السلام) پیامی دارد. ما سیئه و حسنه‌ای داریم، استغفار یعنی رجوع به حسنه و نه سیئه، یعنی طرد سیئات و رفتن به سوی حسنات که منجر به رحمت می‌شود و دستاورد بسیار مهمی است. سیئه به معنی گناهای است که زشتی آن تبدیل به یک جریان اجتماعی شده است. حسنه به معنی کارهای شایسته‌ای است که تبدیل به جریان اجتماعی شده است. اگر بخواهیم بگوییم که چرا به سیئات قبل الحسنه عجله می‌کنید؟ چرا خلایق در حسن ندارید؟ چرا جریان سازی حسن ندارید؟ چرا مقهور سوء در جامعه می‌شوید؟ یعنی قدرت تغییر وضعیت جامعه را ندارید! سیئه یعنی «سوء که از جامعه به انسان تحمیل می‌شود و انسان مقهور آن می‌شود». خودتان را در جریان آن قرار می‌دهید. «لم تستعجلون بالسئئه قبل الحسنه» چرا نمی‌توانید با حسنه، سوء را دفع کنید؟ «لولا تستغفرون» این را «استغفار» می‌نامند. استغفار آن هم جمعی است. استغفار عبارت است از «حسنة آفرینی در جامعه به نحوی که سیئات در جامعه محو شوند». «لعلکم ترحمون» و این سبب رحمت است. این منجر می‌شود که باران رحمت الهی بر ما ببارد. خیلی باشکوه است و به واسطه دعوت حضرت صالح (علیه السلام) پیام الهی به انسان‌ها گفته شده است.

قَالَ يَقَوْمٍ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶)

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَّيَّرِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

می‌گویند خشکسالی، گرفتاری و این مشکلات اقتصادی، به دلیل بحث‌هایی است که می‌شود و به دلیل بحث‌هایی است که تو و کسانی که با تو هم عقیده هستند، ایجاد می‌کنند. «قال طائرکم عندالله». می‌توانست بگوید طائر شما بواسطه اعمال بد خود شما است. بطور کلی در قرآن وقتی انبیاء (علیهم السلام) با مردم خود صحبت می‌کنند، تفاوت دارد با زمانی که خداوند با مردم صحبت می‌کند. هیچ وقت انبیاء (علیهم السلام) خود را در جایگاه خداوند قرار

نمی‌دهند مگر اینکه خداوند از ایشان بخواهد که حرفی را بزنند. این را بدانید که در واقع هیچگاه نبی خدا نمی‌شود و جای خداوند نیز حرف نمی‌زند. مگر اینکه خداوند از او بخواهد که حرفی را از قول خودش بزند. یعنی مثلاً اگر نبی بخواهد وعده عذاب بدهد، حتماً از قول خود نمی‌گوید و حتماً از قول خداوند می‌گوید. ادب پیامبران (علیهم السلام) در صحبت کردن با مردم چندان شبیه ما نیست! ما در بسیاری از اوقات که از دین صحبت می‌کنیم از خودمان حرف می‌زنیم. در صورتی که گفتند: «قَالُوا أَطِيرُنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ» گفتند تمام بدبختی‌هایی که بر سر ما می‌آید، تقصیر توست و کسانی که با تو هستند. «قال طائرکم عندالله» یعنی چه؟ یعنی فال‌های شما، بخت شما، سرنوشت شما نزد خداوند است، «بل انتم قوم تفتنون»، بلکه شما از کسانی هستید که امتحان شدید و به واسطه همین اتفاقاتی که افتاده است به چالش کشیده شدید.

مثل این است که بگویند این بحث‌هایی که می‌شود بخاطر بلاها و سختی‌هایی است که در آن افتادید. نمی‌گویند که این فتنه‌ها هم بواسطه خودتان بوده است. یعنی بحث‌هایی که می‌شود به واسطه فتنه‌ای است که گرفتار شدید. بنظر می‌آید که «بل انتم قوم تفتنون» از جانب خود رسول (علیه السلام) باشد. بعید است که «بل انتم قوم تفتنون» از طرف خداوند باشد.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸)

خیلی جالب است که با اینکه این قوم مربوط به چند هزار سال قبل است اما نظام مدنیت بسیار قوی‌ای داشته‌اند. تکنولوژی آنها خیلی قوی بوده است، به طوری که در دل کوه دو طبقه سه طبقه می‌ساختند! الان هم با دستگاه‌هایی که دارند کسی نمی‌تواند چنین کاری را انجام بدهد! چند هزار سال قبل خانه‌های خود را درست می‌کردند، می‌شکافتند و دو طبقه و سه طبقه می‌ساختند. بعضی آثار باستانی آنها در اردن وجود دارد. البته گفته می‌شود برای این قوم است. یعنی به نظر می‌رسد که برای ثمود باشد. خیلی تشکیلات عظیمی داشته‌اند. یکی از خصوصیات ایشان این بوده است که به یک نظام مدنی بسیار ویژه‌ای رسیده بودند. در آن شهر، ۹ نفر بودند که فساد می‌کردند. «رهط» به معنی شعبه، گروه و قبیله‌های مختلف که «یفسدون فی الارض و لایصلحون» بودند. در واقع حضرت سلیمان (علیه السلام) با بلقیس سر و کار داشته و حضرت صالح (علیه السلام) با «تِسْعَةُ رَهْطٍ» ارتباط دارد و مقابله می‌کند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَدِّقُونَ (۴۹)

زندگی حضرت صالح(علیه السلام) خیلی شبیه به اوایل زندگی پیامبر(صلوات الله علیه) است. چگونگی ایجاد وحدت در قریش با این که قبیله قبیله بودند و اینکه آنها قصد داشتند پیامبر(صلوات الله علیه) را در شبی به نام "لیله المیت" از پای دریاورند. این‌ها می‌دانستند که نمی‌توانند به صورت قومی این کار را بکنند. حتما باید یک اجماعی ایجاد کنند. حتما باید از هر قومی یک فرد اعلام آمادگی کند و در این قتل مشارکت داشته باشد. که «قالوا تقاسموا بالله» یعنی وحدت و اجماعی بر علیه صالح(علیه السلام) راه انداختند.

وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰)

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱)

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲)

وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

آیات ۵۰ و ۵۱، یکی از عجیب‌ترین آیات قرآن از جهت تکرار کلمه است. مثل این است آنها برای مکر خود نظام داشتند و فقط مکر نبود. به خاطر همین «و مکروا مکرًا و مکرنا مکرًا و هم لایشعرون. فانظر کیف کان عاقبه امرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین». در واقع مکر آن‌ها از آن مکرهای بنیان برانداز بود. مکرشان برای مقابله با حضرت صالح(علیه السلام) و از بین بردن ایشان بود. نابود کردن حضرت و رسالت و دین و همه چیز ایشان بوده است. حتی قتل کسانی که با او بودند. تصمیم داشتند که در یک شب، کودتایی کنند.

حالا خداوند می‌گوید که این جریان که برای حضرت صالح(علیه السلام) و قوم ثمود هست، تبدیل به یک آیه می‌شود برای کسانی که می‌خواهند به علم‌های فطری خود رجوع کنند. چگونه می‌شود انسان به علم فطری خود رجوع کند و بعد قوم صالح(علیه السلام) برای او عبرت باشد.

این قانون الهی است که در هر حالتی کسی که ایمان داشته باشد و تقوا داشته باشد(ایمان همراه با تقوا، یعنی هم اعتماد بکند و هم خداوند را حاضر و ناظر بداند)، نجات او از هر بلایی قطعی است. نجات انسان، آن چیزی است که «ان فی ذلک لآیات لقوم یعلمون» است. بنابراین کسی که «ایمان و تقوا» داشته باشد در هر حالتی نجات او قطعی است. در «انجینا الذین آمنوا و کانوا یتقون»

وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴)

ممکن است نتوانیم بخوانیم. چون این آیات را یکی یکی طرح می‌کند تا به آیات ۵۹ برسد. بگذارید یکبار دیگر گوش بدهیم. شروع می‌کند به انجام دادن استفهام‌هایی از انسان و آخر کار به بحثی به نام «ادارک علمهم فی الاخره» می‌رساند. یعنی همه اتفاقاتی که طرح می‌کند را بلایی در زندگی انسان مطرح می‌کند به عنوان «ام البلیا» به نام «ادارک علمهم فی الاخره». یعنی انسان دو علم پیدا می‌کند. علمی که به سمت حیات دنیا می‌رود و علمی که به سمت آخرت و حیات آخرت می‌رود. بعد ظرفیت انسان را به لحاظ قابلیت و به لحاظ وقت، محدود می‌داند. توجه به دنیا موجب می‌شود که توجه او از علم آخرت قطع بشود و همه بلایایی که در اقوام مطرح می‌کند به «ادارک علمهم فی الاخره» نسبت می‌دهد. یعنی تمام اتفاقاتی که در همه اقوام بشری در زندگی انسان مطرح می‌شود، علو، ظلم و زینت پیدا می‌کند. عامل همه مطالبی که بالا گفته شد را «ادارک علمهم فی الاخره» می‌داند. می‌گوید ظرفیت علمی انسان محدود است. همین مقدار که به دنیا توجه کند از آخرت منصرف می‌شود. نمی‌تواند، هر دو را با هم داشته باشد. چون بطور کلی دو جهت مختلف دارد. حواس او که به این طرف متوجه می‌شود، از طرف مقابل قطع می‌شود. بطور کلی در نهایت معلوم می‌شود این که چند نفر جزء قوم ثمود (علیه السلام)، قوم بلقیس، یا قوم حضرت موسی (علیه السلام) باشند، جزء بسترهای مختلف زندگی است. یعنی هر انسانی ممکن است در یکی از این بسترها باشد. ممکن است در جایی باشد که حاکمیت؛ حاکمیت قوم لوط (علیه السلام) باشد و فساد فراوان باشد. ممکن است مثل فساد قوم ثمود (علیه السلام) باشد. یعنی اختلاف و عصبیت‌ها، جهل‌ها، حاکمیت‌های زور و ظلم مثل قوم ثمود (علیه السلام) باشد. ممکن است مثل قوم بلقیس باشد، همه خوب و خوش باشند اما در یک حاکمیت کفر قرار گرفته باشند. ممکن است مثل قوم فرعون باشد، یعنی دیکتاتوری کاملاً متعصب طاغوتی.

قوم ثمود (علیه السلام) دموکراسی است، دموکراسی کاملاً متعصبانه است. (تَسَعُّهُ رَهْطٌ)

حضرت بلقیس کفر و عبودیت غیر خداوند است

و قوم لوط (علیه السلام) شهوت و حاکمیت شهوت است.

انسان تنها در یک صورت است که در این حاکمیت‌ها ممکن است سقوط کند و آن هم این که چه باشد؟ «ادارک علمهم فی الاخره». یعنی توجه او به علم آخرتی نباشد. ممکن است توجه به علم دانشگاهی باشد، توجه به خانه‌داری باشد، توجه به فرزندان خود باشد. توجه علم او به علم آخرت نکشد، نفس کم بیاورد. در این صورت اگر در بستر

قوم لوط (علیه السلام) باشد تبدیل می شود به فحشاء. در هر بستری باشد رنگ آن قوم را به خود می گیرد. چون فقط علم است که در انسان تفوق می آورد و آن هم باید علم به امر بالادستی باشد نه علم به دنیا. علم به دنیا که همه علم هایی که ما به دست می آوریم را شامل می شود و علم به آخرت یعنی علم به اسماء خداوند، به فرمایشات انبیاء (علیهم السلام)، به احکام، به احکام و به تفصیل های الهی، علم های آخرتی او می گویند. علم آخرتی یعنی آن چیزی که در آن بقاء و ثبات وجود دارد. به واسطه تزلزل دنیا از بین نمی رود، به واسطه حافظه از بین نمی رود. علم های دنیایی اینطور است. ممکن است به واسطه تصادف تمام آنچه که محفوظات داشته از دست برود. علمی است که مثل دنیا با یک فراموشی از بین می رود. علم در آخرت اینگونه نیست. علم ثابت و پایدار است. قطره ای از آن هم که باشد توسط حوادث از دست نمی رود. حالا ما این قصه را گفتیم بخاطر اینکه الان کم کم آیات ما را به چنین سمتی می کشاند. قدیمی ها می گفتند:

علمی بطلب درسی نبود علمی بطلب در سینه بود

یعنی قائل بودند بر علمی که از درون جوشش پیدا می کند. علم های درسی علم های حصولی است که به واسطه تصویر اشیاء در ذهن انسان به وجود می آید. علم حصولی مثل حفظ قرآن که وقتی صفحه ای باشد، فرد باید مرتب صفحه ای را مرور کند. این علم حصولی می شود. خیلی هم خوب است مثل علم پزشکی که خوب است. اما مثل علم پزشکی است که خوب است. هنوز علم آخرتی نیست. علم آخرتی یعنی علمی که ثبات دارد، علمی که وقتی فرد به علم مجهز می شود «سنقرئک فلا تنسی» است و در طبع فرد پایداری قرار می گیرد که اینها جزء آن علوم است که ما خیلی وقت ها اصلا نمی دانیم ماهیت این علم چیست؟! از کجا می شود آن را کسب کرد؟! چه طور می شود به سمت آن رفت؟! و .. این علم حتما با عمل همراه است و حتما تبدیل کننده ی سوء به حسن است.

سوال: این علم را چه طور می شود کسب کرد؟

- از آیات ۵۹ پایه و اساس آن علم را شروع به گفتن می کند. این آیات در کل قرآن جزء آیات غرر است. «امن یجیب المضطر اذا دعاه..» جزء همین آیات است.

سوال: می توان کاری کرد تا این علمی که ما بدست می آوریم، در راستای آن علم باشد؟

- بله. اگر عمل صالح تولید بکنند، اینها علم هایی هستند که می توانند عمل تولید کنند اما در ذات خود متغیر اند. در صورتی که به عمل صالح منجر شود که حقیقتی از حقایق الهی در انسان ثبت باشد، آن علم، حقیقی می شود. یعنی

اگر علم‌هایی که آموزش می‌بینیم به عمل صالح کشیده نشود حتی از این جهت هم خارج شده است. پزشک باشد، این پزشکی را می‌تواند خرج مستضعفین کند؛ مناطق محروم، آدم‌های کم‌توان و خیلی کارهای دیگر ابداعات و برنامه‌هایی در جهت قرب الهی داشته باشد. منتها قرب الهی یعنی اینکه هر کدام این موارد را که انجام می‌دهد، یک قدم به قرب الهی نزدیک شود. در ادامه نیز باید در آن خلوص داشته باشد. شرایط خلوص را هم باید داشته باشد. نگوید که هم پول را و هم خداوند را می‌خواهم! موارد آخرتی این طور است. علم آخرتی می‌شود آن علمی که مانند جنس آخرت ثبات دارد.

بحث «ادارک علمهم فی الاخره» خیلی مهم است. دوستانی که فکر می‌کنند نسبت به این موضوع ابهام دارند و بعداً ممکن است برای آن‌ها مسائل سخت باشد، خوب است تفسیر ذیل این آیات را در تفسیر المیزان بخوانند. نکات بسیار جالبی دارد.

براساس این سوره آن علمی مفید است که آخرتی باشد. فضل معرفی می‌کند و فضل می‌شود مانند منطق الطیر. مثل همین علم‌هایی که حضرت سلیمان (علیه السلام) داشته‌اند، مثلاً با مورچه صحبت می‌کردند. برای این موارد واژه علم نمی‌آورند بلکه از واژه فضل استفاده شده است. بسیاری از علم‌هایی که ما داریم فضل است. علم در قرآن یک معنی بیشتر ندارد و همه جا نیز همان معنی را دارد. ماهیت این علم وضوح و روشنایی است.

تجلیل در فرج امام زمان (عج) صلوات